

برای این گونه کلمات فارسی به کار می‌بریم.

(۴) در بادی نظر گمان می‌رود که حروف کمتر از کلمات دیگر دستخوش تغییر و تبدیل باشند زیرا بسیاری از عواملی که موجب تغییر واژگان و تحول کلمات می‌شود درباره این گروه وجود ندارد، یعنی مصداق و مورد استعمال آنها تغییر نمی‌کند تا تغییر لفظ آنها را ایجاب کند و تحول اوضاع اجتماعی و اقتصادی و عقاید و ادغام در آنها تأثیری ندارد، و پرهیز از ادای لفظی به علت‌های حرمت یا بیم از شومی مفهوم و اعمال آنها درباره حروف مطرح نیست. اقتباس کلمات از زبانهای یگانه هم در این مورد بسیار نادر است.

با این حال، برخلاف انتظار، حروف بیش از کلمات دیگر در طی زمان تحول می‌پذیرند. یعنی بعضی متروک و منسوخ می‌شوند و بعضی دیگر از نو به وجود می‌آیند. چنانکه در خانواده زبانهای هندو اروپایی شماره بسیار اندکی از حروف اصل واحد دارند و با هم شبیه‌اند.

(۵) در زبانهای باستان که مقوله نام صرف‌پذیر است، صورت صرفی کلمات حاکی از حالت نحوی یعنی رابطه اجزاء جمله با یکدیگر است و به این سبب حروف کمتر به کار می‌آیند و شماره آنها در این زبانها به نسبت زبانهای دوره جدید کم است. اما بتدریج که زبانی بر اثر تحول از صورت ترکیبی^۳ به حالت تحلیلی^۴ درمی‌آید ناچار باید برای بیان روابط اجزاء جمله از حرفهای بیشتری استفاده کند و به این سبب حرفهای عطف و وصل و اضافه و ربط تازه‌ای به وجود می‌آید که در دوران باستان، یعنی در مرحله ترکیبی وجود نداشته است.

(۶) از شماره معدود کلماتی که در پارسی باستان به عنوان حرف اضافه و حرف ربط به کار می‌رفته تعدادی بکلی متروک و فراموش شده و در مراحل بعد، یعنی فارسی میانه و فارسی جدید (دری)، اثری از آنها نمانده است. از این قبیل‌اند:

<i>abiy</i> =	به	<i>aθiy</i> =	به
<i>upariy</i> =	زیر	<i>upa</i> =	زیر

para = میان *tara* = از میان

pariy = درباره *parā* = در امتداد

۷) بعضی دیگر از حروف اضافه و ربط پارسی باستان با تحولی در صورت، و گاهی در مورد استعمال، به فارسی میانه و فارسی دری منتقل شده‌اند که هنگام بحث درباره حروف فارسی دری به صورتهای پیشین آنها اشاره خواهد شد. همچنین ذکر بسیاری از حروف که در فارسی میانه یا فارسی جدید «نوساخته» اند، یعنی در مرحله نخستین وجود نداشته و در این دو دوره به وجود آمده یا از گویشهای محلی و گاهی از زبانهای دیگر اقتباس شده‌اند، در ضمن بحث درباره آنها خواهد آمد.

۸) تحولی که در طی تاریخ هر زبان در حروف انجام می‌گیرد منحصر به متروک شدن بعضی از آنها و پدید آمدن کلمات تازه نیست، بلکه بیشتر نتیجه ضعیف شدن دلالت کلمه و لزوم تقویت آن برای افاده مقصود است. موارد استعمال حروف از غالب انواع دیگر کلمه بیشتر است و همین کثرت استعمال موجب می‌شود که در نظر اهل زبان لفظ برای دلالت بر معنی ضعیف شود و احتیاجی برای تقویت آن پیش بیاید.

این تقویت گاهی از این راه است که چند حرف مستقل به هم می‌پیوندند تا بر مورد استعمال واحدی دلالت کنند. مثال این معنی کلمه «را» است که در ابتدا از ریشه پارسی باستان *rādiy* برای بیان قصد و علت به کار می‌رفت، در جمله‌ای مانند: پهلوان به دشت رفت شکار را. سپس به نظر آمده که این کلمه برای بیان آن مقصود کوتاه و نارساست. يك یا دو یا سه حرف اضافه دیگر به آن افزوده‌اند که بر روی هم همین معنی را بی‌کم و بیش بیان می‌کند:

برای = به + را + ی

از برای = از + به + را + ی

و نظایر این‌گونه حرفهای مرکب را بسیار می‌توان در فارسی جدید یافت که به جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد.

راه دیگر تقویت حروف آن است که کلمه‌ای معنی‌دار، مانند اسم یا صفت یا قید به آن‌ها بیفزایند و به این طریق حرف اضافه مرکبی ایجاد کنند که در نظر اهل زبان بیشتر وافی به بیان مقصود باشد. حرف اضافه «از» در یکی از موارد استعمال برای بیان علت به کار می‌رود. مانند: از بیماری ناتوان شد. در دوره‌ای گمان رفته است که این کلمه برای بیان علت ضعیف است. کلمات دیگری مانند: از علت، از جهت، از واسطه، ... را به آن ملحق کرده‌اند تا تقویتش کنند.

از جهت مجاورت خشک، بسیار نیز از تر سوخته آید (سیاست: ۱۲)

دم کوتاه کند ازسبب حجاب را (هدایه ۴۷۲)

و در شعر حافظ آمده است که:

تم از واسطه دوری دلبر بگداخت.

و سرانجام کار به آنجا می‌رسد که حرف اضافه ساقط می‌گردد و کلمه معنی‌دار، یا به اصطلاح بعضی از زبان‌شناسان کلمات «پر» جای حرف اضافه را می‌گیرد و به این طریق یک دسته حرفهای جدید به وجود می‌آید، چنانکه در زبان عامه امروز کلمه «واسه = واسطه» به جای «از» در بیان علت به کار می‌رود. و در زبان اداری و حتی روزنامه‌های ده‌ها کلمه از این قبیل می‌توان یافت که کلمات معنی‌دار مستقلی بوده و جانشین حرف اضافه شده است. مانند:

ضمیمه = به ضمیمه ظرف = در ظرف

جهت = به جهت سبب = به سبب

۹) این امر، یعنی حذف حرف اضافه و به کار بردن کلمه تقویتی به جای آن، ظاهراً از قدیمترین زمان در فارسی محاوره آغاز شده بود، اما البته در کتابت به این نکته توجه داشته و از آن پرهیز کرده‌اند. لیکن در نوشته‌هایی که نقل قول یا ثبت عبارات گفتار بوده جسته جسته موارد آن باقی مانده است. از آن جمله در کتاب مقالات شمس تبریزی که شامل نقل قول اوست:

جهت اصل گری، و جهت اصل دلتنگ‌نشین و ناله‌کن

(مقالات ۱۹۶)

و در کتاب سمک عیار که به نظر می‌رسد ثبت گفتار عادی قصه‌گو باشد مکرر
کلمه «سبب» به جای «به سبب» به کار رفته است:

احوال گنج‌گشادن ترا معلوم کنم، سبب دولت فرخ‌روز

(سمک د ۴؛ ۲۶۸)

تو را یزدان بدین جایگاه افکنند، مگر سبب کار این دختر

(سمک د ۴؛ ۲۹۲)

حرفهای استفهام

۱) آیا: این کلمه قید پرسش برای تمامی جمله است. در بیشتر زبانها برای این کلمه معادل اصیل و کهنی وجود ندارد و صورت‌های مختلف ساخت عبارت است که این مفهوم را بیان می‌کند.

در زبان فرانسوی تغییر جای فعل و ضمیر افاده پرسش می‌کند، یعنی *Vous savez* معادل است با جمله مثبت خبری «شما می‌دانید» و *Savez-vous?* جمله پرسشی است معادل «آیا شما می‌دانید؟» وجه دیگر پرسش از مفاد جمله در این زبان استفاده از عبارت *est-ce que* است، در عبارتی مانند *Est-ce que vous savez* معادل «هست این که شما می‌دانید؟». در بسیاری از موارد دیگر آهنگ جمله است که میان جمله خبری و جمله پرسشی فرق می‌گذارد.

در زبان انگلیسی هم کلمه جداگانه‌ای برای بیان پرسش از مفهوم کلی جمله وجود ندارد و در موارد مختلف افاده مفهوم پرسش به یکی از شیوه‌های ذیل انجام می‌گیرد:

Is he here?

آیا او اینجا است؟

He's here, isn't he?

او اینجا است، آیا او نیست؟

He isn't here, is he?

او اینجا نیست، آیا او هست؟

در هیچ يك از این جمله‌های پرسشی کلمه خاصی برای بیان مفهوم پرسش نیست و تنها ساخت عبارت و چگونگی بیان است که این مفهوم را می‌رساند. در بعضی از زبانهای دیگر نیز حال بر این وجه است. اما زبانهایی هست که در آنها برای پرسش از مفهوم کلی جمله خاصی وجود دارد، مانند همزه استفهام و کلمه «هل» در زبان عربی که هر دو در صدر جمله قرار می‌گیرند و مفهوم کلی پرسش را که مربوط به تمام جمله است بیان می‌کنند.

(۲،۱) در زبانهای ایرانی باستان و زبانهای ایرانی میانه، مانند بسیاری از زبانهای هندو اروپایی، قید پرسش جمله با کلمه خاصی بیان نمی‌شده، یا در هر حال نشانی از آن به دست نیامده است. شاید در این زبانها همان تغییر آهنگ جمله (و نه تغییر ساختمان عبارت) خود برای بیان مفهوم پرسش کافی بوده است؛ چنانکه در فارسی محاوره امروز نیز همین تفاوت آهنگ برای بیان مفهوم پرسش به کار می‌رود؛ یعنی در جمله خبری آهنگ 'افتان' است و در جمله پرسشی 'خیزان'.

(۳،۱) در فارسی دری، خاصه در ترجمه‌های قرآن، در مقابل کلمات پرسش ('همزه استفهام' و 'هل') به کلمات فارسی بر می‌خوریم که خود پرسش از مفهوم کلی جمله را بیان می‌کنند؛ و این کلمات از این قرار است:

(۱،۳،۱) کلمه 'آذا' که در متن‌های معدودی دیده می‌شود، و شاید صورت اصلی یا گویشی حرف استفهام باشد درست در مقابل حروف استفهام عربی به کار رفته است:

در میان به دل او بگذشت که آذا که حال ایشان از پس مرگ من
چون خواهد بود (ترجمه ۱/۱۹۵)

می‌گویند آذا ما را ازین کار چیزی خواهد بود؟

(ترجمه ۱/۱۰۲)

(۲، ۳، ۱) کلمه «آیا» در سراسر شاهنامه تنها يك بار به کار رفته است:
 فرو ماند و از کارش آمدشگفت بسی با دل اندیشه اندر گرفت
 که آیا بهشت است یا بزمگاه سپهر برین است یا چرخ ماه
 (شاهنامه ۹۲۱)

اما این بیت نسخه بدلی دارد که این کلمه در آن نیست:
 که تا این بهشت است یا بزمگاه سپهر برین است یا چرخ ماه
 و با توجه به این که صورت ثبت نخستین یگانه مورد استعمال این کلمه است
 و صورت ثبت دوم بیشتر به شیوه شاهنامه نزدیک است به گمان من می توان گفت که
 در شاهنامه این کلمه به کار نرفته است.

اما در آثار دیگر این دوره مثال برای حرف پرسش «آیا» کم نیست:
 آیا نروند اندر زمین (طبری ۷۵۸)
 آیا طعام دهیم آن را که خواهد خدای که طعام دهد

(طبری ۱۴۹۹)

آیا نه خردمندی کنند؟ (طبری ۱۵۰۱)

آیا بمیریم و باشیم خاکی و استخوانی؟ (طبری ۱۵۱۹)

آیا نه همی خورید؟ (طبری ۱۵۲۱)

آیا ایمن شدید آن را که در آسمان است... (ابوالفتوح ۸۱/۱۰)

آیا ندیدند که بسیار هلاک کردیم ما پیش از ایشان از قرنها؟

(ابوالفتوح ۲۶۲/۸)

این کلمه به این صورت در ترجمه تفسیر طبری و تفسیر ابوالفتوح رازی
 بسیار مکرر به کار رفته است. اما در متن های دیگر این دوره صورتهای دیگر دارد
 که در ذیل می آید:

(۳، ۳، ۱) کلمه «ای» که در تفسیر سورا بادی (و تلخیص آن معروف به

نسخه تربت شیخ جام) تقریباً همه جا به جای «آیا» به کار رفته است و گاهی در

ترجمه تفسیر طبری نیز دیده می شود و تلفظ قطعی آن بر من معلوم نیست، یعنی

نمی‌دائم که به صورت آی *ya* یا آی *ya* با آی *ya* ادا می‌شده است:

ای نبودید شما که خرد را کار بستید؟ (ترجمه ۲/۹۲۵)

گفتند ای تو یوسفی؟ گفت من یوسفم و این برادر من است بنیامین

(فصل ۱۸۱)

گفتند ای تو کردی این به خدایگان ما ای ابراهیم

(ترجمه ۲/۶۴۹ - فصل ۲۵۸)

ای این سخن که می‌گوئی حقیقت می‌گوئی یا که به هزل می‌گوئی؟

(فصل ۲۵۷)

ای نه می‌بینند که ما بیافریدیم برای ایشان را؟

(ترجمه ۲/۹۲۱)

ای می‌پرستید از فرود خدای آنچه سود ندارد شما را؟

(فصل ۲۵۸)

ای ما طعام دهیم آن کسها را که اگر خواهد خدای روزی دهد

اورا؟ (ترجمه ۲/۹۱۸)

ای چون ما بمردیم و بودیم خاکسب و استخوانهای ما آنگاه

برانگیخته خواهیم بود؟ (ترجمه ۲/۹۲۷)

ای دلالت کنیم شما را بر مردی؟ (طبری ۱۴۵۲)

ای برگزید دختران بر پسران؟ (طبری ۱۵۲۵)

۱، ۳، ۴) کلمه «او» که تلفظ آن نیز درست روشن نیست در بعضی از متون

کهن به جای همزه استفهام یا کلمه «هل» به کار رفته است:

او هستید شما گرد آینده؟ (مجید ۱؛ ۳۵۶)

او توانند که شما را یاری دهند؟ (مجید ۱؛ ۳۱۸)

او خیر کنم شما را که بر که فرود آیند دیوان؟ (مجید ۱؛ ۳۳۷)

او می‌بینی آن کس را که گرفتست هوا و خواست خویش را؟

(مجید ۱؛ ۲۸۳)

او ننگری یا محمد... مرین کس را که ناخستون است به کتاب ما؟

(عشر ۸۴)

او اینان باز بنگرود اگر چه معجزتها نمائیم؟

(عشر ۱۵۹)

او نداند این کافران که این هفت آسمان و هفت زمین با یکدیگر

(عشر ۱۶۹)

پیوسته بودند؟

آقای دکتر جلال متینی استاد دانشگاه مشهد نیز این کلمه را به این صورت

در چند ترجمه و تفسیر خطی قرآن مجید در موزه بریتانیایی و کتابخانه فایح ترکیه

دیده و در مقاله مربوط به حروف نادر استفهام نقل کرده اند.^۳

۱، ۳، ۵) کلمه «و» که تلفظ درست آن را هم به یقین نمی‌دانیم نیز در بعضی

از متون در مقابل همزه استفهام یا کلمه «هل» عربی به کار رفته است:

و ندانی که خدای، او راست پادشاهی آسمانها و زمین؟

(ترجمه ۱: ۱۸)

و نمی‌دانی ای آدمی... که الله راست پادشاهی آسمانها و زمین؟

(میبدی ۱: ۳۵۴)

۱، ۳، ۶) در يك نسخه خطی «تفسیر بصائر» (متعلق به کتابخانه بنیاد فرهنگ

ایران) و در کتاب تفسیر نسفی (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) همه جا کلمه استفهام به

صورت همزه مضموم نوشته شده و شاید که دو صورت پیش ازین، یعنی «او» و «و»،

نیز چنین تلفظی داشته است:

أ بدین قرآن دورویگی می‌کنید؟

(نسفی ۷۸۲)

أ نمی‌بینید مرغان را زیر سرهای ایشان پرها باز کرده؟

(نسفی ۸۲۹)

(نسفی ۱: ۸۷)

أ خردتان نیست؟

(نسفی ۴۵۲)

أ هست این محمد مگر آدمی چون شما؟

۳) «برخی نشانه‌های نادر استفهام در فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره اول، سال پنجم، بهار ۱۳۴۸.

- أ می آیت به شنیدن جادوئی و شما دانا و بینا؟ (نسی ۴۵۲)
 أ اینها خواهند گریدن (نسی ۴۵۳)
 بگوی یا محمد، أ جز خدای را گیرم به دوستی؟ (نسی ۱۸۳)
 أ ندیدند که چند قرن هلاك کردیم که بودند پیش از این روزگار
 (نسی ۱۸۲)

۱، ۳، ۷) کلمه «یا» نیز گاهی در این معنی استعمال شده است:

- یا ایمن گشتید از آن که در آسمان است؟ (طبری ۱۹۰۹)
 یا ندیدند که چند ما هلاك کردیم پیش از ایشان؟ (سور۲: ۹۱۶)
 می گفتی یا تو از باوردادندگان باشی؟ (سور۲: ۹۳۰)
 یا ما نخواهیم بود از مردگان؟ (سور۲: ۹۳۰)
 یا آن جایگاه بهترست یا درخت زقوم (سور۲: ۹۳۱)

۱، ۳، ۸) در يك نسخه قرآن بسیار کهن که ترجمه فارسی آیات در زیر کلمات عربی نوشته شده و گمان می رود که تاریخ کتابت آن از نیمه اول قرن پنجم نزدیکتر نباشد و ما آن را «نسخه هرات» نامیده ایم حرف استفهام به صورت «ای» نوشته شده و چون حرف «ی» را در کلماتی مانند: آمدی، گفتی، مردی، سفیدی با یاء تمام (ی) نوشته و تنها کلماتی را که به مصوت ممدود ختم شده مانند دریا، توانا در حالت اضافه به صورت «دریاء» و «تواناء» می نویسد، گمان می رود که در زبان مترجم یا کاتب تفاوتی میان این دو صورت کتابت وجود داشته است، و این همان است که در تفسیر سورآبادی (قصص قرآن) به صورت «ی» کامل در کلمه «ای» کتابت شده است.

- ۱) غلبه نکردیم ما بر شما؟ (الم نستحوذ علیکم. آیه ۱۴۱ سور۴)
 ۱) می خواهید شما کی کتی شما خدای را بر شما حجتی روشن؟
 (اتریدون ان تجعلوا لله علیکم سلطاناً مبیناً؟ آیه ۱۴۴ سور۴).

۱، ۳، ۹) کلمه «همی» در آغاز جمله در بعضی از متون و آن هم در بعضی از موارد مانند حرف استفهام به کار رفته است. در ترجمه تفسیر طبری کلمه «همی» به

تکرار در ترجمه «هل» در آیات قرآن مجید آمده است:

هل تجزون الا ما كنتم توعدون (سورة نمل، آیه ۹۲)

همی یاداش کند شما را مگر بدانچه بودید می کردید

(طبری ۱۲۱۱)

هل يسمعون اذ تدعون (سورة الشعراء، ۷۲)

همی شنوند از شما چون بخوانیدشان؟

(طبری ۱۱۶۵)

هل ينظرون الا ان تأتيهم (سورة الانعام، ۱۵۹)

همی چشم دارند مگر که آید بدیشان

(طبری ۴۹۵)

هل ينظرون الا تأويله يوم يأتى تأويله (سورة الاعراف، ۵۷)

همی بینند مگر سرانجام آن روز که بیاید سرانجام آن

(طبری ۵۵ - حاشیه ۳)

هل يستويان مثلاً افلا تذكرون (سورة هود، ۲۶)

همی برابر باشند داستان، همی نه پند پذیرند؟

(طبری ۷۱۵ - حاشیه ۱)

هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة او يأتى امر ربكم

(سورة النمل، ۳۵)

چشم همی دارند... مگر که بیاید بدیشان فرشتگان یا بیاید عذاب

خدای

همی بیلتن را بخواهی شکست؟ همانا کت آسان نیاید به دست

(رستم و سهراب، شاهنامه ۴۸۵)

همی یزدگرد نهنشاء را بتر خواهی از ترك بدخواه را؟

(شاهنامه ۳۰۰۰)

تو خاقان چینی بیندی همی گزند بزرگان پسندی همی

(شاهنامه ۲۶۴۴)

همی بینید شمالات را و عزی را؟ (قرآن شماره ۴؛ ۵۵۴)

بدو گفت کاین روی و موی و نژاد همی خواستی داد، هر سه به باد؟

(شاهنامه ۵۲۶)

همی بینی که مرا چند خواسته است و ترا از پدر خواسته مانده

(بلعمی ۱؛ ۲۶۴)

نیست؟

به سرای تو همی بت پرستند از چهل شبان روز باز و تو خاموش

(بلعمی ۱؛ ۵۸۵)

همی باشی؟

من ترا خبر پرسیدم که تو همی چکنی؟

(بلعمی ۱؛ ۵۰۵)

۱، ۳، ۱۰) کلمات «باش، درنگر، بشنو» نیز در بعضی از متون به جای حرف

استفهام در مقابل حروف استفهام (ا، هل) عربی به کار رفته است:

باش تو از استوار گیرندگان و از گرویدگانی؟ (میبدی ۸؛ ۲۶۷)

باش ما آنکه که خاک گردیم و استخوان... برانگیختنی ایم؟

(میبدی ۸؛ ۲۰۱۷)

(قصص ۱۵۱)

باش تو یوسف صدیقی؟

میبدی صاحب کشف الاسرار درباره نشانه استفهام توضیحی دارد که در خوردقت

است و عیناً نقل می شود:

«أَقْمَن... این الف و فاء استفهام است سخن به آن مفتوح، چنان که پارسی-

گویان گویند در آغاز سخن: باش که کسی چنین کند؟ درنگر که کسی چنین کند؟

بشنو که کسی چنین کند؟ و عرب استفهام کنند به الف و به الف و فاء، و به الف و

واو، و به غنة صوت بی حرف». (میبدی ۴؛ ۲۱۳)^۵

۱، ۳، ۱۱) کلمه «هیچ» نیز گاهی پرسش را می رساند و در این مورد پاسخ

جمله منفی است:

(سور ۲؛ ۹۳۵)

هیچ هستید شما نکه کنندگان؟

(گفت) هیچ تقصیر کردم در گزاردن پیغام؟ گفتم نکردی

(بیهقی ف؛ ۸۷۵)

(۵) نکته مذکور در این بند نیز از مقاله مذکور آقای دکتر جلال متینی اقتباس شده است.

گفتم هیچ جراحی داری؟ گفت ندارم (بیبقی ف؛ ۴۲۲)
 هیچ بینی ایشان را هیچ بازمانده‌ای؟ (متن پارسی ۱۵)
 (۱۳،۳،۱) کلمه «هرگز» نیز گاهی برای سؤال به کار می‌رود و غالباً پاسخ آن منفی است:

گفتند امیر جز از امروز ما را هرگز دیده است؟ گفت ندیده‌ام
 (بیبقی ف؛ ۳۲۳)
 هرگز شنوده که فرمانهای او را برگردانیده‌ام؟ (بیبقی ف؛ ۲۱۸)
 (۱۳،۳،۱) کلمه «چیز» هم در یکی از متون کهن در ترجمه کلمه عربی «هل» به کار رفته است:

چیز هست بر پیغامبران مگر رسانیدن پیدا (در ترجمه: فهل علی
 الرسول الا البلاغ المبین (سوره نحل آیه ۳۵ - متن پارسی ۱۵)
 چیز همی پایند مگر آن را که بیاید به ایشان فرشتگان؟ (در
 ترجمه: هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة
 (سوره نحل آیه ۳۳ - متن پارسی ۱۵)

حرفهای استثنا

۱) بيك: کلمه‌ای که معنی آن معادل «ولکن»، «اما»، «بل» در زبان عربی است، در فارسی میانه (پهلوانیک، پارسیک) به صورت «بی» با یای مجهول وجود داشته که با هوزوارش 'BR' نوشته می‌شده است.

andar dēh nē, bē pad kustak-ē i dēh vitart.

در دیه‌نی بلکه در کناره ده گذشت.

bē har kas pad paymān x'ardan i may hōšyār abāyēd būdan.

لکن هر کس به اندازه خوردن می باید هشیار بودن.

۲) در بعضی از متون کهن فارسی که غالباً تاریخ ندارد اما از روی قرائن به نظر می‌آید که از اواخر قرن چهارم جدیدتر نیست این کلمه گاهی در همه جا و گاهی در بعضی موارد به صورت «بيک» آمده است که کلمه‌ای مرکب از «بی» با یای مجهول به اضافه حرف ربط «که» به صورت مخفف است.

۱،۴) در ترجمه تفسیر طبری کلمه «بيک» مکرراً آمده اگر چه در موارد متعدد دیگری این معنی به لفظ «ولکن» نیز دیده می‌شود:

بيک می خواهد تا ياك کند شما را (طبری ۳۷۵)

نه شما کشتید ایشان را و بيک خدای کشت ایشان را

(طبری ۵۷۸)

- و بیک بیشتر مردمان نمی‌دانند (طبری ۱۴۶۱)
- بیک چنین ساخته گشت که وعده ناکرده باز هم آورد
- (طبری ۵۸۴)
- بیک خدای عز و جل سلامت داد زان بددلی (طبری ۵۸۵)
- بیک خدای عز و جل پیوسته و گرم ساخته بگرد میان ایشان
- (طبری ۵۹۰)
- بیک زمان می‌دهدشان تا وقتی نام زده (طبری ۸۷۲)
- اما در همین کتاب این معنی به لفظ «ولکن» که مطابق متن قرآن است نیز به کار رفته است.
- ولکن بازهدل ایشان را سوی وعده نام برده (طبری ۸۷۲)
- ولکن بگزارد خدای کاری که باشد کردنی (طبری ۵۸۴)
- (۲،۴) در تفسیر سوره آبادی و خلاصه آن که در تربت شیخ جام بوده است تقریباً همه جا این کلمه به صورت «بیک» آمده است:
- بیک خدای شما خدای آسمانها و زمین است (قصص ۲۵۷)
- موسی گفت: بیک شما بیوگنید (قصص ۲۵۴)
- (۳،۴) در نسخه ترجمه قرآن پارس (که جزء منابع معرفی شده است) این کلمه به صورت «بیک» مکرر آمده است:
- بیک پذیرد آن پرهیزکاران را از شما همچنین (پارس ۴۸)
- بیک برخورداری دادی تو ایشان را (پارس ۸۲)
- نه کند خلاف خدای وعده خویش را، بیک بیشتر مردمان نه دانند (پارس ۱۴۰)
- (۴،۴) بیک صورت بسیار نادر از این کلمه نیز کلمه «ویک» است که در ترجمه قرآن پارس مکرر آمده است و باید آن را نشانه بیک گویش محلی دانست:
- ویک بودند ایشان فر تن‌های خویش‌شان ستم‌کنندگان (پارس ۱۴۱)

ويك ایشان بودند که بر تن‌های خویش شان ستم کردند

(پارس ۱۳۵)

(پارس ۱۴۷)

ويك شما هستید که نمی‌دانید

(پارس ۱۵۹)

ويك و زر بزه آن بود که بعمدا قصد کنید

(پارس ۲۲۳)

ويك بیشتر ایشان نه دانند

ويك بیشتر شما قرآن توحید را دشخواردارندگان بودید

(پارس ۲۶۲)

۵،۴) کلمه «يک» در آغاز قرن هفتم بکلی منسوخ بوده است. چنانکه

شمس قیس به کار بردن آن را در شعر و نثر ناپسند دانسته و در این باب می‌نویسد:

«در پارسی قدیم به معنی لیکن «يک» استعمال کرده‌اند به امالت کسره باء و

اکنون آن لفظ از زبانها افتاده است و مهجورالاستعمال شده، و باء را به لام بدل

کرده‌اند «ولیک» می‌گویند و باشد که کاف نیز حذف کنند «ولی» تنها گویند و

غالباً این لفظ بی‌واو ابتداء مستعمل ندارند. چنانکه:

به نیک و بد سرآید زندگانی ولی بی تو نباشد شادمانی

پس در لفظ «لکن» که نازی محض است به هیچ سبیل نشاید که یاء نویسند.

اما «لیک» چون بدل «يک» است بی‌یاء و به لام‌الف نشاید نوشت. (المعجم ۳۱۲).

۳) کلمه استثنا در ترجمه‌های متون عربی غالباً با تبعیت از متن به همان

رسم‌الخط عربی یعنی «ولکن» آمده است، اما گاهی در متون دیگر واو ابتدا ثبت

نشده و گاهی کلمه صورتهای دیگر پذیرفته است:

لکن، ولکن، لیکن، ولیکن، ولیک، لیک، ولی.

۱،۳) به صورت «لکن» بدون واو ابتدا یا عطف:

لکن ستمکاران... امروز در فی‌راهی گم‌بودگی‌اند پیدا (پارس ۵)

لکن داروی سوده و حل‌کرده اندر باید چکاند (اغراض ۳۱۵)

لکن باید که... معمول بر ذکر طراوت خلق و جمال صورت نکنند

(المعجم ۳۵۹)

لکن ملک را نصیحتی کردم و آنچه بر خود واجب شناختم به جای آورد
(کلیده ۴؛ ۱۳۳)

لکن اکنون به غنیمت داشت امیر مسعود این حال را
(بیهقی ف؛ ۱۶)

(۲،۳) به صورت «ولکن» در موارد فراوان:

ولکن خوردنی بودی با تکلف و نقل هر فدحی بادی سرد

(بیهقی ف؛ ۵)

ولکن سخن او را محل سخن غازی نبود

(بیهقی ف؛ ۶۱)

ولکن از سخن پیامبر علیه السلام کار کردیم

(بلعمی ع؛ ۴۱)

ولکن محمد بن جریر نگفتست

(بلعمی ع؛ ۴۰۷)

ولکن کس از جای نجیبید

(بلعمی ع؛ ۳۴۹)

ناحیتی خردست ولکن مردمانی جنگی و مبارز

(حدود ۷۰)

اما مزاح شاید کرد ولکن فحش نباید گفت

(قابوس ۷۸)

هر سخنی که گویند بشنو ولکن به کار بستن شتابزده مباش

(قابوس ۴۷)

ولکن ما را باری عذری باشد در بازگشتن

(بیهقی ف؛ ۱۵)

(۳،۴) صورت «ولیکن» نیز با وجود منع شمس قیس در متون این زمان

مکرر دیده می‌شود:

ولیکن شود تری این فزون

چو تابند بیش اندران نیران

(منوچهری ۶۷)

ولیکن عالم کون و نباهی

دگرگون یافت فرمان الهی

(ویس ۴)

ولیکن هست ازیشان نامداری

دلیری کاردانی هوشیاری

(ویس ۱۵)

خلق پنداشتند که بمرد ولیکن جان داده بود

(سک ب ۱؛ ۷۲)

ولیکن من به خواستاری مه پری خواهم رفت (سجک ب ۱: ۹۵)
اگر کسی نماز کند او را باز ندارد ولیکن خود نکنند

(سفر ۱۱۱)

این دو عضله به صورت دو است ولیکن هر يك از بیست و سه عضله
جمع شده (اغراض ۷۳)

ولیکن آروغ ترش بیشترین از شیرینی و... تولد کند

(اغراض ۴۰۲)

(۴،۳) صورت «لیکن» نیز در بعضی از متون این دوره مکرر آمده است:

هر که طلب حقیقتی کند بیاید فرمود لیکن بی سالار نشود

(فیه مافیه ۵۳)

لیکن اندر تدبیر حفظ الصحه عرق آوردن به داروی زیان دارد

(اغراض ۲۴۵)

اعتدال اصناف را عرضی است لیکن این عرض بدان فراخی نیست

(ذخیره ۲۸)

و این از جمله بحرانیهای نیک باشد لیکن ناقص بود

(اغراض ۲۰۳)

لیکن چه توان کرد بودنی می باشد (بیهنی ف: ۱۶)

شعر تو شعرست لیکن باطنش پر عیب و عار

کرم بسیاری بود در باطن دژ ثمین

(منوچهری ۸۰)

لیکن وفا بیاید ازو فردا امروز دید باید فردا را

(ناصر ۱۵)

لیکن از راه عقل هشیاران بشناسند فربهی ز آماس

(ناصر ۲۰۷)

(۵،۳) به صورت «ولیک»:

چو گوهر پاك و بی آهو و درخور

وليك آراسته گوهر به زیور

(ویس ۳۲)

همی داند که از تو ناشکیم وليك از بیم دشمن با نهیم

(ویس ۳۱۱)

زمرد و گیه سبز هر دو هم رنگه اند

وليك زین به نگین دان کنند از آن به جوال

(المعجم ۲۹۵)

جهان چندان که داری بیش باید وليك از بهر جان خویش باید

(ویس ۳۳۵)

(۶،۳) به صورت «ليك» که شمس قیس عقیده دارد که نتیجه ابدال حرف باء

«يک» به لام است. اگر چه ابدال این دو صامت به یکدیگر در جای دیگر دیده

نشده است، در هر حال مثالهای آن در این دوره خاصه در شعر فراوان است:

ليك ظلم است به رخ خاک بسودن پس از آنك

مرکب خاص خداوند بسودش به نعال

(المعجم ۳۳۴)

طینت آب است و خاک ذات شریف تو ليك

خاک نسیم الحراك باد ائیر التهاب

(المعجم ۳۱۵)

ليك اندر دل خان آسان چون به خس مار درخزد خناس

(ناصر ۲۰۷)

ليك ازو فرعون تر آمد پدید هم ورا هم مکر او را درکشید

(مثنوی ۳؛ ۵۵)

لطفه‌ها نسبت به توفشست ليك پیش دیگر فهم‌ها مغزست يك

(مثنوی ۵؛ ۴)

روی بسیار بود لیک نه چونین بفروغ

حسن بسیار بود لیک نه چندین بکمال

(رضی‌الدین - المعجم ۳۳۳)

(۷،۳) صورت «ولی» نیز که مخفف «ولیک» است گاهی در شعر این دوره

به کار رفته است:

به نیک و بد سرآید زندگانی ولی بی‌تو باشد شادمانی

(المعجم ۳۱۲)

هزار کوثر دیدم هزار جنت بیش

ولی چه سود که لب‌تشنه باز خواهم گشت

(فرخی ۴۳۳)

فرمانبردارم ولی با من دبیری باید از دیوان رسالت

(بیهقی ف: ۳۱۹)

ترا من دوسترمی دارم از جان ولی دوست درد تو ز درمان

(ویس ۱۱۶)

بود شهری بس عظیم و مه ولی قدر او قدر سکره بیش نی

(مثنوی ۲: ۱۴۸)

حرف آموزد ولی سر قدیم او نداند، طوطی است او نی ندیم

(مثنوی ۳: ۹۲)

همچو شیری در میان نقش‌گاو دور می‌بینش ولی او را مگاو

(مثنوی ۳: ۵۹)

حرفهای ندا و خطاب «ای، ایاء، یا، ایها، یا ایها، - آ»

۱) کلمه «ای» در بیشتر متون این دوره در مقام خطاب یا ندا به کار می‌رود و تا امروز نیز مورد استعمال دارد؛ گمان می‌رود که در دوره مورد بحث ما این کلمه با فتح همزه اول ادا می‌شده است. در اوستایی حرف ندا به شکل *ai* و در پهلوی *ā* است:

ای دشمن خدای، چگونه دیدی قدرت او؟ (بلعی ۱: ۶۳۶)

ای فرزند پیغمبر، شما را بر همه خلایق فضل است (هجویری ۹۵)

ای استاد، نه به برکات من بود که ترا نمودند بدیشان؟

(هجویری ۱۰۸)

خدای عز و جل گفت ای ملعون، چه خواهی پاداش؟

(بلعی ۱: ۹۴)

موسی گفت: ای زمین، بگیرش (بلعی ۱: ۴۸۷)

ای شب‌دیز، تو معذوری که مرا نمی‌شناسی (سمک ۱: ۷۹)

ای سمک، تو دیوانه گشته‌ای یا ترا خود عقل نیست

(سمک ۱: ۷۸)

سمک برخاست و گفت: ای بزرگوار شاه، دختر از آن خورشید

(سمک ۱: ۷۵)

شاه است

ای آن که چیزی ترا از چیز دیگر باز ندارد (هجویری ۹۴)
 ای مؤمنان. مکشید صید حرم و شما حُرُم گرفته (شنقشی ۱۴۷)
 ای کار تو ز کار زمانه نمونه‌تر او باشکونه و تو ازو باشکونه‌تر
 (شهید ۳۳)

این کلمه به صورت «آی» نیز در معدودی از متون کتابت شده است:

آی مؤمنان به‌خدای و محمد و قرآن... (شنقشی ۱۳۷)
 آی مردمان مکه، آمد شما را نهی و پندی (شنقشی ۲۴۶)

۲) کلمه «ایا» که حرف ندای عربی است و از آجا مأخوذ است بیشتر در شعر به کار می‌رود و در نثر شاهی برای آن نیافتم:

ایا امر تو رسته اندر قضا ایا قدر تو بسته اندر قدر

(عنصری ۴۵)

ایا دانشی مرد بسیارهوش همه چادر آزمندی میوش

(شاهنامه ۲۷۲)

ایا دادگر شهر یارزمین برین دادهر گز مباد آفرین (شاهنامه ۹۱)
 ایا وفای تو بندی که نیستش سستی

و یا سخای تو بحری که نیستش معبر

(عنصری ۶۷)

ایا خواجه همداستانی مکن که بر من تحمل کند ابتری

(منوچهری ۱۴۶)

ایا همیشه به نوروز سوی هر شجری

تو ناپدید و پدید از تو بر شجر اثری

(ناصر ۴۸۴)

ایا به دولت دنیا فریفته تن خویش

به شادکامی ناز و به کام و لهو و خطر

(ناصر ۱۸۶)

۳) کلمه «یا» حرف خطاب و ندای عربی است که در اکثر ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن معادل آن کلمه «ای» آمده است:

قالوا یا موسی... = گفتند ای موسی

اما در بسیاری از متنهای فارسی این دوره به تأثیر زبان عربی کلمه «یا» به کار رفته است:

یا مردمان، پرستید خداوند شما را (طبری ۲۲)

بشتابید یا بندگان من سوی آمرزش (طبری ۲۵۵)

یا دوستان من، آن ولایت که شما طمع می‌داری به یکی دیگر سپردند (ژنده ۱۶۳)

یا پسر رسول خدای، مرا پندی ده (هجویری ۹۵)

گفت یا مادر، ترا خدای عز و جل باید پرستیدن

(بلمعی ۱؛ ۶۲۰)

یا مردمان، بدان زمین مقدس شوید (بلمعی ۱؛ ۴۹۱)

گفت یا یوسف، چون نیکوست روی تو (قصص ۱۵۶)

۴) پسوند «آ» که به پایان اسم (یا صفت جانشین اسم) افزوده می‌شود به جای حرف ندا و خطاب بسیار به کار می‌رود:

بار خدایا، مرا يك روز سیر دار و دو روز گرسنه (هجویری ۴۵)

بار خدایا، بنگرستم هیچ لباسی بیکوتر از لباس عافیت ندیدم

(قصص ۲۵۱)

خسروا، شاها، میرا، ملکا، دادگرا

پس ازین طبل چرا باید زد زیر گلیم

(بیهقی ۴۹۲)

ملکا، خسروا، خداوندا، يك سخن گویمت چو درّ نظیم

(بیهقی ۴۸۸)

امیرا، به سوی خراسان نگر که سوری همی بند و ساز آورد
(بیهقی ۵۳۳)

(۵) گاهی جمع میان دو حرف ندا، یعنی «ای» و «آ» واقع می‌شود:

ابراهیم بگفت: ای بار خدایا من (انبیا ۷۱)

ابلیس گفت: ای بار خدایا، تو گفته‌ای که من کردار هیچ کس ضایع

نکنم (انبیا ۱۳)

ای شیرا، جمله صفائی (شطحیات روزبهان ۸۲)

(۶) کلمات «ایها» و «یا ایها» که حروف ندا و خطاب عربی است در متنهای

فارسی این دوره مکرر به کار رفته. اما همیشه منادای آنها کلمه عربی است که به

قاعده آن زبان همه جا با حرف تعریف «ال» به کار می‌رود:

ایها الشیخ، گرگ با میش موافق می‌بینم (هجویری ۱۱۵)

ایها الملك، قصد هلاک وی داشتی (هجویری ۹۳)

ایها الملك، مثل تو چو آن کاردار است که... (بلعمی ۱؛ ۵۴۶)

ایها الملك، این پسر عم من بود (بلعمی ۱؛ ۶۳۴)

حرفهای مرکب

۱) در آغاز بحث دربارهٔ انواع حرف گفتیم که این گونه کلمات به سبب کثرت استعمال یا به این علت که به تدریج موارد استعمال آنها متعدد شده برای دلالت بر معنی اصلی ضعیف و محتاج تقویت می‌شوند. این تقویت به یکی از دو صورت انجام می‌گیرد: یکی آنکه دو یا چند حرف اضافه بهم می‌پیوندند و کم‌کم در حکم کلمه واحدی درمی‌آیند. دیگر آنکه کلمه معنی‌داری به حرف اضافه افزوده می‌شود که روی هم عمل حرف اضافه واحدی را انجام می‌دهند.

۲) حرفهائی که به طریق نخستین در طی تحول زبان فارسی تقویت شده و غالباً ذهن اهل زبان دیگر به اجزاء و چگونگی ترکیب آنها توجه ندارد از این قرار است: زَبَر، زِیر، زِیرا، برای، چرا.

۳) زَبَر: این کلمه مرکب است از حرف «از» که در معنی اصلی نقطهٔ آغاز جریانی را بیان می‌کند و «بر» که مفهوم بالا و روی چیزی را می‌رساند. در فارسی میانه صورت ترکیبی این دو جزء به شکل *azabar* (*az+abar*) وجود داشته است، و در فارسی دری دورهٔ نخستین نیز در متون قدیمتر منشور و خصوصاً در شعر به صورت «ازبَر» به کار رفته است:

ابراهیم چاهی بکند و آب بر آمد و از بر زمین برفت

(بلعمی ۱۹۷)